من و اماس

اِماِس؛ «آه! ای واژه شوم!»

مریم پیمان

● شب اول؛ ۱۸:۲۵ پاییز زمستانی است؛ پاییزی که از هجوم زمستان، قربانی گرفته و می‌گیرد. شهر «دلتنگ غروبی خفه بود، مثل امروز که تنگ است دلم». این شعر رهایم نمی‌کند. از مقابل داروخانه ۱۳ آبان عبور می‌کنم. «فوق‌تخصصی شاید باز باشد». از درونم این صدا را می‌شنوم. به نبش خیابان می‌رسم و با در باز داروخانه، لب‌هایم به خنده باز می‌شوند. پیروزمندانه وارد صحنه نبردی می‌شوم که از هیچ رقیبی در آن خبری نیست. «دارویتان چی هست؟» می‌گویم که برای «اماس» است. دفترچه را ندیده، می‌بندد و برمی‌گرداند. «اگر پرونده‌تان فعال است، داروهای «اماس» را از این به‌بعد بروید داروخانه ایثار بگیرید». خیره نگاهش می‌کنم.

شب دوم؛ ۲۰:۴۵ پاییز زمستانی است. از سرما جرئت ندارم برای هیچ ماشینی دستی تکان بدهم. نمی‌دانم با دو درجه تب چرا می‌لرزم. راننده‌ای رحم می‌کند و من را از درگیری درونی‌ام با مسئله بیماری و ماشین‌نداشتن بیرون می‌کشد. به داروخانه می‌رسم. صدای گریه بچه‌ای در فضا می‌پیچد. «دستش با بخاری سوخت». نمی‌توانم سکوت کنم؛ «این کنار، درمانگاه است، اول به دکتر نشان بدهید». مادرش می‌گوید: «پماد کافی نیست؟» می‌گویم: «بدون نظر دکتر پماد نزن». انگار یک آشنا یافته است. لباس بافتنی بچه را با وجود فریادها و گریه او درمی‌آورد. «ببین!» زخم خونین دست کودک دوساله‌ای را در برابر چشمانم به نمایش می‌گذارد. «کاش! نمی‌دیدم». بغلش می‌کنم و او جیغ می‌زند. تا درمانگاه و اتاق دکتر راهی نیست. همه اسم‌های دانسته خدا را بر زبان می‌آورم تا به او سلامتی بدهد و بس؛ «کِه گمان داشت که هست این‌همه درد، در کمین دل آن کودک خُرد؟» راهی خانه می‌شوم. چشم‌هایم داغ اشک‌اند. توان بازگشت و گرفتن داروی خودم را ندارم.

شب سوم؛ ۱۸ پاییز زمستانی است. «من به خود، گفتم: یک روز گذشت»، دردی در پهلویم می‌پیچد. «ابری آهسته به چشمم لغزید»، دکتر گفته بود که تعلل نکنم. روبه‌روی شومینه دراز می‌کشم. با کم و زیادشدن درد، تصمیم من هم برای دیدن دکتر تغییر زمان می‌دهد. «و سپس خوابم برد». فهرست داروخانه‌ها را نگاه می‌کنم. به هرکدام که فکر می‌کنم، راه راحتی برای رفتن پیدا نمی‌شود. به چندتایی زنگ می‌زنم، داروخانه بوعلی تاکید می‌کند که هر ساعتی بخواهم می‌توانم مراجعه کنم و مشکلی برای دریافت دارو نیست. به ۱۳ آبان زنگ می‌زنم، خط‌ها مشغول‌اند یا کسی پاسخ نمی‌دهد. سر درنمی‌آورم.

شب چهارم؛ هنوز ۲۰ پاییز زمستانی نشده که با دوستم وارد داروخانه بوعلی می‌شویم. با خیال راحت نسخه را می‌دهم. «برو ۱۳ آبان، بیمه‌ات از صبح مشکل دارد». باز هم این داروخانه نحس. صدایم را بالا می‌برم: «یعنی چی؟ آنجا رفتم، می‌گوید ایثار، زنگ زدم می‌گویی، بیا دارو دارم، حالا می‌گویی برو آنجا؟!» به نتیجه نمی‌رسم؛ با نوع بیمه من مشکل دارد. بیرون می‌زنیم. راهی داروخانه طرفه می‌شوم و به ایثار و ۱۳ آبان در راه زنگ می‌زنم. ایثار تا ۱۹:۳۰ بیشتر باز نیست. دوستم دستانم را می‌گیرد؛ «چقدر دستانت یخ کرده‌اند!» می‌دانم چرا اما سکوت می‌کنم. هزار فکر و یک خاطره در سرم چرخ و اشک روی گونه‌ام سُر می‌خورد؛ «من نمی‌دانستم، معنی هرگز را، تو چرا بازنگشتی دیگر؟، آه! ای واژه شوم! خو نکرده است دلم با تو هنوز».

درباره ۱۶ روز نارنجی

رنگی‌ترین مبارزه علیه خشونت

شهرزاد همتی

«خشونت علیه زنان و دختران، یک نقض حقوق‌بشری و مانع جدی برای توسعه پایدار است. هزینه‌های آن در مقیاس بزرگ، سبب تحمیل مضرات زیادی در جامعه و اقتصاد می‌شود. دنیا توان پرداخت این هزینه را ندارد». این جملات بخشی از گفته‌های بان کی‌مون، دبیر کل سازمان ملل، درباره کارزاری است که این روزها خیلی‌ها آن را با رنگ نارنجی‌اش می‌شناسند. کارزاری که براساس آن از ۲۵ نوامبر تا ۱۰ دسامبر، روز جهانی حقوق بشر، یعنی ۱۶ روز علیه خشونت‌های جنسیتی به عموم آگاهی‌رسانی می‌شود. این کمپین با شعار «جهان نارنجی» مردم را دعوت به حمایت از ایستادن در برابر ظلم و خشونت علیه زنان می‌کند. این کارزار در خیابان‌ها، مدارس و مکان‌های عمومی اجرا می‌شود تا آگاهی‌رسانی عمومی انجام شود. حالا برای همین است که روسری‌ها و دستبندهای نارنجی را می‌شود در عکس‌های پروفایل‌های شبکه‌های اجتماعی یا کوچه و خیابان دید. ۱۶روزی که قرار است درباره تبعیض‌ها و نقض قوانین عدالت‌آمیز حتی در زندگی شخصی آدم‌ها صحبت شود.

نسیبه، تندوتند روبان‌های نارنجی را به دست زنان رهگذر در پارک دانشجو می‌دهد. ۲۳ سال بیشتر ندارد و در دانشگاه تهران جامعه‌شناسی می‌خواند. می‌گوید: «این سؤال‌های تکراری و کلیشه‌ای که مثلا چرا خشونت را جنسیتی می‌کنیم، خیلی روی اعصابم است. تو فکرش را بکن، من در خانواده‌ای بزرگ شدم که سنگ روشنفکری به سینه می‌زد. خانواده‌ای که پدرم من را به عنوان دختر آخرش خیلی خیلی دوست داشت، اما چیزهایی در زندگی‌ام اتفاق افتاد که اسمش را خشونت نامرئی می‌گذارم. مثل اینکه پدرم هرگز به من اجازه نداد کوه‌نوردی کنم، می‌گفت تو کلا دختر چغری هستی! می‌گفت روحیه‌ات دخترانه نیست. همیشه وقتی خرید می‌رفتیم، من باید لباس‌های صورتی و پف‌دار می‌خریدم. پدرم هیچ‌وقت نفهمید که مثلا من چقدر دلم می‌خواهد تفنگ اسباب‌بازی داشته باشم، چقدر دوست دارم رانندگی کنم. باورت می‌شود؟ من هنوز گواهی‌نامه رانندگی ندارم؛ چون پدرم می‌گوید دلش نمی‌خواهد من پشت فرمان بنشینم و متلک بشنوم...».

سمیه، هم‌کلاسی نسیبه است؛ روسری‌اش را دور صورتش شبیه لبنانی‌ها بسته. روسری نارنجی است و مانتوی بلند مشکی‌رنگی بر تن دارد. سمیه جزء دختران مذهبی است که برای این ۱۶ روز نارنجی تبلیغ می‌کند. او روی صندلی‌های کنار سازه تئاتر شهر نشسته و در تلگرامش بحث‌هایش را با هم‌کلاسی‌هایش برایم می‌خواند. بعد می‌گوید: «می‌دانی خشونت همیشه قابل دیدن نیست. مثلا من نباید زیر چشمم کبود باشد تا تو بفهمی تحت خشونت قرار گرفته‌ام. وقتی برای اینکه عده‌ای بفهمند در وسایل نقلیه عمومی باید پایتان را جمع کنید و خودتان را هوار صندلی عقب تاکسی نکنید، زنان جهان مجبور می‌شوند کمپین تشکیل دهند، یعنی اوضاع خوب نیست. یعنی اینکه همه ما تحت خشونت قرار داریم. ما حتی از هم‌جنس‌های خودمان هم خشونت می‌بینیم. زنان ترجیح می‌دهند دکتر مرد آنها را معاینه کند، آنها فکر می‌کنند مردان متخصص‌های بهتری هستند، هیچ‌وقت هم فکر نمی‌کنند زنان هم همان درس‌ها را می‌خوانند. این مسئله حتی درباره معلم‌ها هم صدق می‌کند. شاید همه راست بگویند که مردها راننده‌های بهتری هستند، چون مردها وقتی رانندگی می‌کنند لازم نیست حواسشان به جناب موتوری باشد که برای اینکه به من بفهماند جای زن پشت فرمان نیست، ویراژ می‌دهد، مردان لازم نیست به متلک‌ها گوش بدهند و روزی هزار بار بشنوند که مثلا فرمان در داشبورد است. من راننده خوبی هستم، اما هر وقت کنار همسرم می‌نشینم، استرس دارد. بارها درباره دست‌اندازهای خیابان تذکر می‌دهد، رفتارش به قدری توی ذوق می‌زند که من هول می‌کنم. همسرم نمی‌خواهد این رفتار را بکند اما در وجودش نهادینه شده. او به صورت ناخودآگاه فکر می‌کند زن نباید رانندگی کند...».

شهلا لاهیجی، نویسنده و فعال حوزه زنان، در گفت‌وگو با «شرق»، با اشاره به اینکه حساس‌سازی در حوزه زنان را ضروری می‌داند، تصریح کرد: «من هرازگاهی در کشورهای اروپایی از کسانی که دستبند بنفش دستشان می‌کنند، یا کسانی که دستبند صورتی به دست می‌کنند تا با سرطان پستان مبارزه کنند، درباره هدفشان سؤال می‌کنم. برای جامعه‌ای که درک کافی از این مسائل دارد، شاید این حرکات مؤثر باشد، اما اینکه در جامعه ما چقدر خشونت عجین شده جای سؤال است. ما از خشونت صرفا به عنوان خشونت خانگی یاد نمی‌کنیم؛ خشونت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی هم جزئی از خشونتی است که زنان در کشور ما متحمل می‌شوند. وقتی از حدود ۲۰ هزار شرکت‌کننده زن در انتخابات مجلس فقط صلاحیت هزارو ۲۰۰ نفر تأیید می‌شود، به این معناست که زنان جدی گرفته نمی‌شوند، منتها باید دید این خشونت کجا تعریف شده است. بنابراین اول باید این خشونت‌ها را تعریف کنیم». وی افزود: «اتفاقا این خشونت فیزیکی است که در تمام دنیا شایع است؛ در بسیاری از کشورهای پیشرفته برای این نوع از خشونت مجازات‌های سختی در نظر گرفته شده است؛ یعنی اگر مردی در یک کشور اروپایی یا حتی برخی کشورهای آسیایی، به همسرش آسیب فیزیکی برساند، مجازات می‌شود و حتی باید نزد روان‌پزشک برود تا آن روان‌پزشک گواهی بدهد که وی درمان شده است. این مسئله درباره آزار کودکان هم صدق می‌کند». این فعال حوزه زنان خاطرنشان کرد: «ما اول باید تکلیف خودمان را روشن کنیم که خشونت فقط فیزیکی نیست، در انواع رفتارهایی که زن را به انسداد می‌کشاند، زن دچار خشونت شده است. اینکه ما دختر ۱۳ساله را شوهر می‌دهیم هم نوعی خشونت محسوب می‌شود. وقتی حق طلاق را از زن می‌گیریم، یعنی او را در معرض خشونت قرار داده‌ایم. می‌خواهم بگویم حل این مسائل قطعا نیاز به اطلاع‌رسانی دارد. اما صرف بستن دستبندهای رنگی، کمکی به حل معضلی که زنان‌مان به‌خوبی از آن آگاه نیستند نمی‌کند».

این ۱۶ روز، سلاحی است برای آگاهی‌دادن درباره تبعیضی که یک تاریخ با خودش همراه کرده است. این نابرابری‌ها، در طول تاریخ تشدید شده و زن‌ها را در معرض خشونت‌هایی قرار داده که قانون کشورهای مختلف به دلیل برابرنبودن قوانین بین زنان و مردان، نمی‌تواند از آنها دفاع کند؛ یعنی حمایت‌های مالی، اجتماعی، سیاسی از زنان وجود ندارد

اما مسئله به همین‌جا ختم نمی‌شود. میکائیل، دانشجوی رشته جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد است. او همان‌طور که در خیابان انقلاب راه می‌رود، به دوستانش می‌گوید: این لوس‌بازی‌ها به جایی ختم نمی‌شود. بعد بلندتر، به‌طوری‌که دخترانی که در وسط خیابان در حال پخش‌کردن دستبندهای نارنجی هستند بشنوند، می‌گوید: «اصلا مگر ما روزهای خشونت علیه مردان داریم که حالا بخواهیم برای خشونت علیه زنان کاری بکنیم. من هم می‌خواهم برای خشونت علیه مردان روبان‌های سورمه‌ای پخش کنم. مسئله من با شما این است که همه چیز را جنسیتی نگاه می‌کنید. حتی نگاه‌تان به خشونت، جنسیتی است؛ اما می‌خواهید برابری میان زنان و مردان ایجاد کنید».

نیره توکلی، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه، در گفت‌وگو با «شرق» به سؤال میکائیل پاسخ داده و می‌گوید: «این سؤال که چرا ما روز خشونت علیه زنان داریم اما روز خشونت علیه مردان نداریم، پتکی است که عده‌ای بر سر فعالان حوزه زنان می‌کوبند. اول اینکه وقتی شما با پدیده‌ای مواجه هستید که وخامت و فراوانی آن مطرح است؛ یعنی به نقطه جوش رسیده‌ایم. ما قشری آسیب‌پذیر به نام زنان داریم که در سراسر دنیا، مرکز خشونت قرار می‌گیرند، همچنین با قوانینی مواجه هستیم که به اندازه کافی از آنها حمایت نمی‌کند؛ یعنی قوانینی داریم که در آن تبعیض جنسیتی وجود دارد. بنابراین شما باید در ابتدا به یک نقطه تعادل برسید؛ یعنی به اینجا برسید که همه در برابر حمایت‌های اجتماعی، قانون و امکانات زندگی، برابر هستند و آن‌وقت درباره برابری‌ها صحبت کنیم». وی افزود: «ضمن اینکه لزوما مبارزه با خشونت علیه زنان، مانند بسیاری از آگاهی‌های جنسیتی که داده می‌شود، آگاهی‌دادن درباره تاریخی است که نادیده‌اش گرفته‌ایم. مثلا فرض کنید وقتی زبان را هم بررسی می‌کنیم، پر از واژه‌های تبعیض‌آمیز است؛ برای مثال، در جامعه‌ای که تبعیض نژادی دارد، واژه‌های بسیاری وجود دارد که این تبعیض نژادی را تبلیغ می‌کنند؛ واژه‌هایی مانند برده یا کاکاسیاه را می‌شود در مقابل ضعیفه یا اصطلاح «از زن کمتر» قرار داد. وقتی در جامعه‌ای هستیم که به تبعیض‌ها دامن می‌زند، باید حتما این مسائل را جدی بگیریم». توکلی با اشاره به ۱۶ روز نارنجی افزود: «این ۱۶ روز، سلاحی است برای آگاهی‌دادن درباره تبعیضی که یک تاریخ با خودش همراه کرده است. این نابرابری‌ها، در طول تاریخ تشدید شده و زن‌ها را در معرض خشونت‌هایی قرار داده که قانون کشورهای مختلف به دلیل برابرنبودن قوانین بین زنان و مردان، نمی‌تواند از آنها دفاع کند؛ یعنی حمایت‌های مالی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی از زنان وجود ندارد. دومین مسئله، این است وقتی که در همه جا، از انسان سخن گفته می‌شود، درواقع انسان عام بیشتر منظور مرد است، وقتی می‌گویند انسان از مواهب طبیعی برخوردار شود و زن هم یکی از مواهبی است که در اختیار او قرار داده شده؛ یعنی انسان مرد است. بنابراین وقتی بحث از انواع خشونت را داریم، باید روی زنان دقت بیشتری بکنیم تا حداقل حقوق اولیه‌شان را به آنها بازگردانیم. من فکر می‌کنم در ابتدای امر، باید به زنان درباره حقوقشان آگاهی داد. حقوقی که وقتی می‌خواهند درباره به‌دست‌آوردنش تلاش کنند، باید به خاطرش مبارزه کنند و این مبارزه نارنجی هم بخشی از همین تلاش‌هاست».

نسیبه هنوز هم فکر می‌کند این قدم‌های هرچند کوچک، می‌تواند زندگی زنان جهان را تغییر دهد. او همان‌طور که از کنار میکائیل رد می‌شود و سعی می‌کند حرف‌هایش را ندیده بگیرد، چند روبان را روی زمین می‌ریزد تا توجه آدم‌ها را جلب کند. او می‌گوید: «حل‌شدن این مشکلات به ما قد نمی‌دهد. ما آدم‌هایی هستیم که برای آیندگان تلاش می‌کنیم؛ برای روزی که اگر دختر داشتم، پدرش نگران رانندگی‌کردنش نباشد و وقتی فوتبال بازی می‌کند، کسی او را به اختلال هورمونی متهم نکند».

مرامی سواری

چرا ما رو سوار کردین؟

ارشاد نیکخواه

● قسمت باحالِ قضیه اینجاست که هیچ چیزی در این سبک سفر پیش‌بینی‌کردنی نیست. یکی از این چیزهای پیش‌بینی‌نکردنی، همون راننده‌ای هست که قراره از راه برسه، شما رو بغل جاده ببینه که یه مقوا با اسم یک شهر روش در دست دارید و تصمیم بگیره شما رو سوار کنه و بدون هزینه تا مقصدتون (یا بخشی از مسیر) ببره؛ یعنی تو نمی‌دونی ۱۰ دقیقه دیگه سوار چه ماشینی هستی و با چه کسی یا کسانی هم‌سفر هستی. تنها چیزی که می‌دونی اینه که قطعا راننده اهل حالیه که نگه داشته شما رو سوار کنه؛ یعنی می‌خوام بگم در این دنیای پر از بی‌اعتمادی که هر روز رسانه‌ها یه حجم درست‌وحسابی از اخبار تاریک و جنایت و آدم‌بدها به خوردمون می‌دن، اون راننده‌ای که وسط جاده نگه می‌داره تا شما رو بدون پول و کاملا مرامی سوار کنه، خیلی آدم باحالیه خداییش؛ یعنی یه جورایی داره مثل شما به زندگی نگاه می‌کنه و مثل شما باور داره که هنوز اعتماد و مهربونی و رفاقت توی دنیا هست.

یک بار از راننده ماشین شاسی‌بلندی که ما رو سوار کرده بود، پرسیدم: «چی شد که ما رو سوار کردین؟» جواب داد: «من همیشه سوار می‌کنم. هی از این‌ور اون‌ور می‌شنوم که مسافرهای بین‌راهی راننده رو خفت کردن و توی جاده نمی‌شه اعتماد کرد و اینا، ولی من گوشم به این حرف‌ها بدهکار نیست. از آدم‌های توی جاده خوبی زیاد دیدم و باید جوابش رو بدم». بهش گفتم بابا دمت خیلی گرم. یه بار هم از راننده کامیونی که ما رو از شیراز به اصفهان سوار کرد، همین سؤال رو کردم. جواب داد: «راستش من هیچ‌وقت سوار نمی‌کنم؛ یعنی یه آدم تو جاده در حال جون‌دادن باشه با سرعت ۱۲۰ از کنارش رد می‌شم؛ چون خدایی نکرده اتفاقی بیفته زندگیم (که همین ماشین باشه) رو از دست می‌دم؛ ولی نمی‌دونم چی شد که شما رو دیدم، اعتماد کردم و زدم روی ترمز». خوش به حال ما که آدم‌های خوش‌اعتمادی هستیم!

راننده کامیون‌ها قشر بسیار جالبی هستن. شما در زندگی روزمره شهری خیلی باهاشون برخورد نمی‌کنید؛ چون اکثرا تو جاده هستن و تنها. هیچ‌هایک‌کردن و همسفرشدن باهاشون خیلی تجربه خوبیه؛ اگرچه کامیون سرعت بالایی نداره؛ ولی بعد از رسیدن به مقصد اصلا احساس خستگی نخواهید کرد؛ چون اونا داستان‌های زیادی برای گفتن دارن و خیلی خوش‌معاشرت هستن. از بس تنهایی توی اون کابین به جاده‌های روبه‌رو زل زدن که دلشون با دیدن یک مسافر بین‌راهی وا می‌شه و کلی براتون حرف می‌زنن، به شرطی که گوشش رو داشته باشید و تمایل نشون بدین. من که برای همین قصه‌ها و سرگذشت‌ها هیچ‌هایک می‌کنم، شما رو نمی‌دونم.

البته این قضیه فقط خاصِ راننده کامیون‌ها نیست. اکثر راننده‌هایی که شما رو مرامی و بدون دریافت هزینه سوار می‌کنن، آدم‌های اهل‌دلی هستن و دنبال یک هم‌صحبت که ادامه سفرشون رو تنها نباشن. ممکنه یک وانت‌نیسان آبی سوارتون کنه که راننده‌اش باربری می‌کنه؛ ولی عاشق تنبوره و تنبور می‌زنه؛ یا یک کارخونه‌دار که شما رو برای صرف صبحونه دعوت کنه کارخونه‌ش که سر راهتون هست؛ یا یک استاد دانشگاه که از خاطرات جنگ و هم‌رزمی با چمران براتون می‌گه. هر راننده‌ای با دیگری متفاوته؛ ولی همه‌شون در یک چیز مشترک هستن: دل بزرگی دارن.

جدول ۲۷۰۶ ■ طراح: بیژن گورانی

افقی:

۱- از فلاسفه نامی قرن نوزدهم و نویسنده اصول علوم اجتماعی- از حواریون عیسی مسیح (ع)- حیرت زده ۲- واحد صوتی در زبان- سرمربی تیم فوتبال منچستر سیتی ۳- پنجمین ماه سریانی- ییلاقی در تهران- اسب آزموده ۴- خودرأی- خوراک خوشمزه‌ای از فیله گوساله- سالک ۵- هلاک‌کننده- قصاب گوشت را از آن آویزان می‌کند- ماهی فروش ۶- خدای یکتا- بزرگواری- قیمت بازاری ۷- رودخانه جیحون- بیماری سیاه رگ- دارای نقش و نگار ۸- موجب شفا به لطف خدا- مادر آذربایجانی- صورت پنجم از صور فلکی- واحد اندازه‌گیری توان الکتریکی ۹- موسیقی اصیل- محصل هنرستان- لقب اروپایی ۱۰- قدم یکپا- حمال- بهتر ۱۱- کاشف سیاره اورانوس- زبان مردم ارمنستان- بازرگانان ۱۲- تعظیم- درخواست- تنها ۱۳- اختلاط- بلندترین قله رشته کوه‌های زاگرس- خواننده اشعار مذهبی ۱۴- کنایه از مرموز و حیله‌گربودن است- پرنده‌ای نوک‌دراز ۱۵- چه بسیار- رهن‌دهنده- نوعی شیرینی کاکائویی.

عمودی:

۱- سودای ناله- بیماری گواتر- از پادشاهان کیانی ۲- جانماز- پیاز سفت و یک‌تکه‌ای- مخترع تلگراف ۳- نوعی شیرینی- از جزایر جنوبی ایران- صبور و بردبار ۴- رقیق- مالاریا ۵- منقضی - چند زاویه- نوعی کارد نوک تیز ۶- نوعی موسیقی غربی- ازدست‌دادن- نسخه تدوین نشده فیلم- تعجب زنانه ۷- بیان‌کردن- هدایت‌کننده- دایه ۸- دقت بسیار- گروهی از جانوران بی‌مهره ۹- اهلی، مطیع- چهره و سیما- صورتگر ۱۰- مرگ‌ومیر جمعی- از بند رسته- خصلت‌های نیکو- مضمون داستان ۱۱- نام درختی در آسمان هفتم- ستایش شده- اشاره‌وار ۱۲- توانستن- مقر فرماندهی در ارتش ۱۳- خیالی- هر نوع انقباض دردناک عضله- پسوند شباهت ۱۴- میوه تابستانی- سلسله نادرشاه- یکپارچگی ۱۵- ظلمت- آماده‌کردن- سطح چیزی.

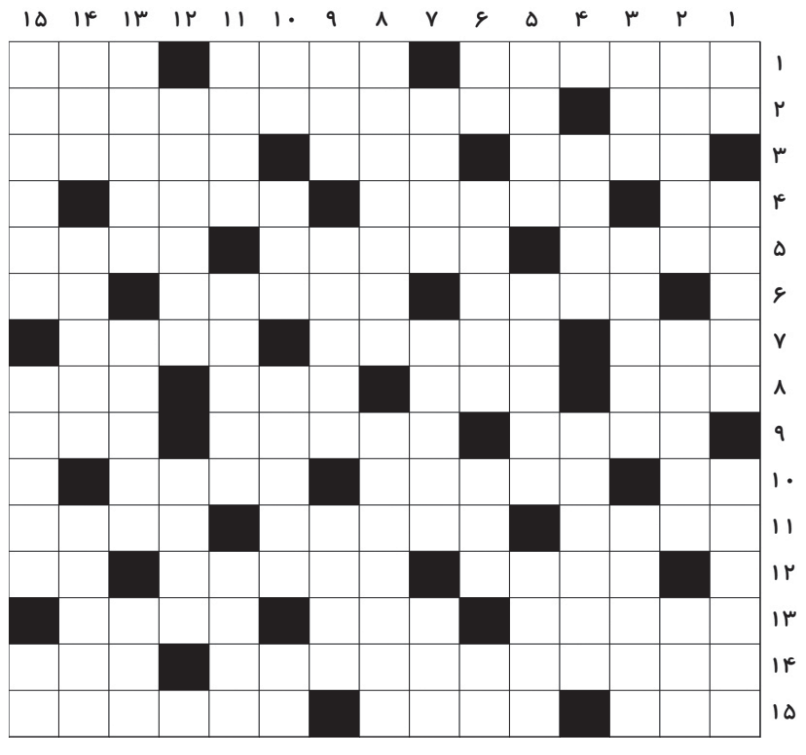

حل سودوکو سخت

۵	۱	۲	۳	۴	۷	۹	۶	۸
۷	۶	۳	۸	۹	۱	۵	۴	۲
۸	۴	۹	۵	۲	۶	۳	۷	۱
۲	۷	۱	۴	۸	۳	۶	۵	۹
۳	۸	۴	۶	۵	۹	۱	۲	۷
۹	۵	۶	۱	۷	۲	۴	۸	۳
۶	۲	۷	۹	۳	۴	۸	۱	۵
۱	۳	۸	۲	۶	۵	۷	۹	۴
۴	۹	۵	۷	۱	۸	۲	۳	۶

حل سودوکو ۱۷۰۲

۷	۸	۴	۹	۵	۶	۱	۳	۲
۵	۱	۲	۳	۷	۴	۹	۶	۸
۹	۳	۶	۲	۱	۸	۵	۷	۴
۳	۲	۷	۵	۴	۹	۶	۸	۱
۸	۶	۵	۷	۲	۱	۳	۴	۹
۱	۴	۹	۸	۶	۳	۷	۲	۵
۴	۷	۱	۶	۹	۲	۸	۵	۳
۶	۹	۳	۴	۸	۵	۲	۱	۷
۲	۵	۸	۱	۳	۷	۴	۹	۶

جدول ۲۷۰۵

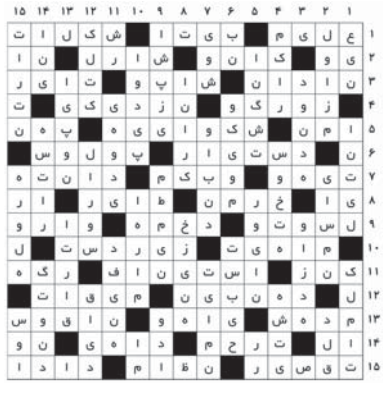

سودوکو سخت ۱۷۰۳

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

	۲				۶		۳	
		۹	۳		۲	۷	۸	
			۷			۵	۲	
		۱					۷	۵
	۷	۸			۱			
۳			۹					۱
	۸	۴			۵		۱	
		۶			۴	۹		
۹					۸		۴	

سودوکو ۱۷۰۳

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

۹		۲			۷			۳
۳			۱	۹	۵		۷	
۵		۱	۸			۹	۴	۶
۶	۴					۸		۵
۸		۵	۲					۷
	۳	۷	۶	۵	۸	۴		۱
۱	۹				۴			۲
		۳			۶	۱	۸	
	۲	۶	۵		۱		۳	